

خوانشی آدلری از داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران (آسیب‌نگاری روان خلیل)

امید جهان بخت لیلی^۱، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان
سمیه پرماس، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۲۵

چکیده

آلفرد آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷م)، روان‌کاو و بنیانگذار مکتبی به نام «روانشناسی فردنگر» در سده بیستم است که با تأکید بر جنبه اجتماعی بودن انسان، اعمال و رفتار وی را زائیده کشش‌های اجتماعی می‌داند و در راستای چنین بینشی، شخصیت وی را بر پایه مفاهیمی همچون «احساس حقارت»، «خودآگاهی»، «غایت‌نگری» و ... مورد واکاوی قرار می‌دهد. پژوهش حاضر با توجه به ظرفیت‌های روان‌شناختی داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران بر آن است تا با روش توصیف و تحلیل محتوا، شخصیت «خلیل» را بر مبنای اصول نظریه آدلر بررسی و تحلیل نماید. یافته‌ها گویای آن است که جبران نیز به نقش اثرگذار اصول آدلری به ویژه اصل بنیادین «احساس حقارت» در شکل‌گیری و اعتلای شخصیت هر فرد معتقد است. از این رو با انتقال اندیشه‌ها و عقایدش در این باب، می‌کوشد که در حقیقت با پردازش روانی شخصیت جهادی «خلیل»، مردم ناآگاه لبنان را در فضای دل‌مُرده و استبدادزده جامعه کلیسایی به جنبش و پویایی وادارد و از این رهگذر، کارکرد داده‌های روانشناختی را در انتقال بهتر معنا در حوزه ادبیات داستانی به نمایش گذارد.

کلید واژه‌ها: نقد روانشناختی، آلفرد آدلر، جبران خلیل جبران، خلیل کافر، آسیب‌نگاری شخصیت.

مقدمه

خوانش روانشناسانه آثار ادبی در دنیای کنونی، از گونه‌های کارآمد نقد در مطالعات میان‌رشته‌ای است که با شناسایی ویژگی‌های روانی شخصیت‌های داستانی و کاوش در پدیده‌های مطرح در اثر ادبی، نتایج درخوری را درباره ویژگی‌های روانی نویسندگان و نیز انگیزه‌های پنهان و درونی آنها از آفرینش اثر ادبی به دست می‌دهد. این رابطه دوسویه میان نویسنده و متن را می‌توان به مثابه تبلور یک نظام اندیشه در دیگری دانست که آنچه از بازشناسی روان آن یکی به دست می‌آید، در بازنمود مکنونات و نابهنجاری‌های آن دیگری تأثیرگذار است؛ زیرا «متن در ژرف‌ترین لایه معنایی خود به آینه‌ای بدل می‌شود که آسیب‌ها و نژندهای روانی آفریننده خود را باز می‌تاباند» (یاوری، ۱۳۷۴: ۲۴).

نوشتار حاضر با نظر به مؤلفه‌های روان‌شناسی فردی آلفرد آدلر به واکاوی روان خلیل در داستان «خلیل الکافر» اثر جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱)، ادیب لبنانی می‌پردازد. دلیل انتخاب این سوژه جهت انجام پژوهش، آن است که نویسنده برای انتقال مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خود، اثر مزبور را با توجه به پدیده‌های ناخوشایند اجتماعی و تجربیات تلخ دوران زندگی خویش نگاشته‌است و در این میان به‌منظور تأکید بر نقش اثرگذار آزادی درونی افراد و اراده هر فرد در تعیین سرنوشت خود، به حقیقت‌مانندی شخصیت‌ها و پردازش روانی عوامل داستانی، عنایتی ویژه دارد و خلیل به‌عنوان یکی از شخصیت‌های طبقه فرودست جامعه که «در حقیقت، خود جبران است و در پی اصلاح سنت‌های غلط درون کلیسا برمی‌آید» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۳۹)، از قابلیت مطلوبی جهت بررسی از منظر عمده‌ترین مفاهیم نظریه آدلر برخوردار است؛ چنان که وی معتقد است «سرایندگان بزرگ جهان ادب به بسیاری از نکات عمیق روان‌شناسی پی‌برده‌اند و آنها را در ترکیبی خالص و اصیل به شخصیت‌های زنده و فعال آثار خود بخشیده‌اند» (آدلر، ۱۳۷۰: ۲۲۷).

با این بیان ضروری می‌نماید که به منظور تبیین مسأله، تجربیات ناگوار نویسنده داستان «خلیل کافر» بررسی شود تا بتوان به انگیزه‌های پنهان وی از بازنمایی آنها در

روح رنج‌کشیده خلیل آگاهی یافت. در ریشه‌یابی این امر می‌توان خاطر نشان کرد که جبران در هشت سالگی، زندانی شدن پدرش را به دلیل عدم پرداخت مالیات تجربه کرد که در پی آن، حکومت عثمانی اموال آنها را مصادره و خانواده جبران را آواره کرد. در نتیجه مادرش ناچار شد تا به همراه فرزندان به بوستن در ایالات متحده مهاجرت کند (القول، ۱۹۹۴: ۱۲). این حادثه به یکی از عوامل اصلی پیدایش احساسات تراژیک جبران تبدیل گردید و بعدها به صورت سرکشی نسبت به انواع سلطه خودنمایی کرد. علاوه بر آن، مرگ خواهر، برادر و مادرش در آمریکا نیز بر نگاه بدبینانه‌اش افزود و موجبات انزوای او را فراهم ساخت؛ به ویژه پس از ورود به جامعه آمریکا و آشنایی با ظواهر مادی تمدن غرب، به مطالعه کتاب‌های متصوفه و عرفای عرب و ایرانی روی آورد که این امر در دگرگونی روحیاتش جهت طغیان علیه همه آداب و شرایط اجتماعی تأثیری بسزا نهاد و بر احساس نارضایتی او نسبت به جامعه و زندگی افزود (ر.ک: شکیب انصاری، ۱۳۸۶: ۲۲۵). جبران به‌عنوان نویسنده اجتماعی، عیوب و خرافات بسیاری را در جامعه می‌دید که بیشتر مردم، آنها را احساس نمی‌کردند. او از اینکه جمعی از توانگران، خیرات زمین را به خود اختصاص داده و بسیاری از ارباب ریاست، قدرت را وسیله استبداد ساخته‌اند، رنج می‌برد (فاخوری، لاتا: ۱۰۹۵). وی با این که مسیحی بود، به مذهب و خدایی گرایش داشت که انسان‌ها را برده و خوار نسازد؛ لذا بر اربابان کلیسا به دلیل انحرافی که در آموزه‌های مسیح به وجود آورده بودند، شورید و به نقد سنت‌هایی در دین پرداخت که مردم را نسبت به ظلم ظالمان، ساکت و دست‌بسته می‌کرد (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)؛ بدین دلیل هنگامی که کتاب «الأرواح المتمرده» را پیرامون مسائل اجتماعی لبنان منتشر کرد، با انتقاد و مخالفت کلیسا روبرو گردید و جبران را در معرض تکفیر قرار داد (جبر، ۱۹۸۳: ۶۷).

با توجه به این مقدمه و همانگونه که به آن پرداخته خواهد شد، می‌توان به نشانه‌هایی روشن از مبانی رویکرد آدلر موسوم به «روانشناسی فردی» در زندگی انقلابی خلیل دست یافت که بر بی‌همتا بودن هر فرد تأکید دارد و بر این پایه مبتنی است که انسان به وسیله نیروهای ناهشیار رانده نمی‌شود؛ بلکه برای شکل دادن به نیروهای

اجتماعی که بر او تأثیر می‌نهند و استفادهٔ خلاقانه از آنها برای ساختن سبک زندگی بی‌همتا، از ارادهٔ آزاد برخوردار است و قربانی وقایع کودکی خود نیست (شولتز، ۱۳۸۷: ۱۵۶) و به‌طور کلی تجلیات شخصیت و همهٔ پدیده‌های روانی، از نیروی خلاقهٔ فرد سرچشمه می‌گیرد که منشأ آن، احساس حقارت اوست که به تلاش جبرانی برای دست‌یابی به برتری رهنمون می‌شود (میزیاک و استاوت، ۱۳۷۱: ۵۹۶).

پرسش پژوهش

در این نوشتار، فرض بر آن است که نویسنده از ظرفیت‌های روانشناختی برای القای اندیشه‌های خود و پیشبرد اهداف اجتماعی خویش بهره گرفته‌است. بر این اساس مؤلفه‌های آدلری در داستان مزبور، چگونه تبلور یافته‌است و هدف نویسنده از بازتاب آنها در شخصیت خلیل چیست؟

پیشینهٔ پژوهش

نظریهٔ روان‌شناسی فردی، از مهم‌ترین حوزه‌های نقد روانکاوانهٔ ادبیات است و در دههٔ اخیر، پژوهش‌هایی پیرامون آن صورت گرفته‌است. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مقالهٔ «نقد و بررسی روانکاوانهٔ شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر» اثر حسینعلی قبادی و مجید هوشنگی (فصلنامه نقد ادبی، شماره ۷، سال ۱۳۸۸) اشاره کرد که نویسندگان در آن، ویژگی روانی شخصیت زال در شاهنامه را در چارچوب نظریهٔ عقدهٔ حقارت و برتری‌جویی آدلر مورد بررسی قرار داده‌اند. «یکی کودکی دوختند از حریر؛ تحلیل شخصیت سام بر پایهٔ نظریهٔ آدلر و نمایش‌درمانی» اثر مصطفی صدیقی (کهن‌نامهٔ ادب پارسی، شماره ۲، سال ۱۳۹۱) از دیگر مقالات مرتبط با این زمینه است که به چگونگی شکل‌گیری احساس حقارت در شخصیت سام می‌پردازد و به نمایش‌درمانی در از بین‌بردن حس حقارت وی اشاره می‌کند. بهنام فارسی، فاطمه شهریاری و محمد مهدی سمتی (انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۴۵، سال ۱۳۹۶) نیز در مقالهٔ «عقدهٔ حقارت در رمان ما لاتندروه الریاح

با تکیه بر نظریه آلفرد آدلر» به بررسی علل و چگونگی پیدایش عقده حقارت در شخصیت قهرمان داستان پرداخته‌اند و با تأکید بر نقش جامعه در شکل‌گیری عقده حقارت در رمان مزبور، به این نتیجه رسیده‌اند که این پدیده در قالب رفتارهایی همچون هویت‌باختگی، تحقیر دیگران و تقلید رخ نموده‌است. درباره جبران نیز پژوهش‌های متعددی انجام شده‌است؛ از جمله آن‌ها مقاله «تحلیل و نمادپردازی "پیامبر" نوشته جبران خلیل جبران با توجه به کهن‌الگوهای روان‌شناسی یونگ» اثر طیبه جعفری (فنون ادبی، شماره ۲، سال ۱۳۸۹) است که به نمادها و کهن‌الگوهایی همچون «من»، «آنیما» و ... در داستان «پیامبر» پرداخته‌است. «بررسی تطبیقی اندیشه‌های جبران خلیل جبران و فردریک نیچه»، عنوان مقاله دیگری است که توسط حسن مجیدی و طاهره رستمی (فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی، شماره ۶، سال ۱۳۹۱) نگاشته شده‌است و نویسندگان در آن، عناصر مشترک ادبی و فکری جبران و نیچه را واکاوی کرده‌اند. بنابراین می‌توان اذعان کرد که در مورد آدلر و نظریه‌اش از یک‌سو و جبران و آثارش از سوی دیگر، مقالاتی به نگارش درآمده‌است و تاکنون پژوهشی درباره آثار جبران؛ از جمله داستان «خلیل کافر» بر مبنای نظریه روان‌شناسی فردی آلفرد آدلر انجام نشده‌است و در این جستار تلاش بر آن است که با توجه به قابلیت‌های روانشناختی نهفته در داستان مورد نظر، ضمن به‌کارگیری شیوه توصیفی - تحلیلی، از زاویه نقد روانشناختی به بررسی عوامل تأثیرگذار روانی در شخصیت اصلی داستان به نام «خلیل» پرداخته شود و با ارائه شواهدی از گفتار و رفتار وی، مراحل زندگی و روش‌های جبرانی او تا رسیدن به موفقیت را مورد خوانش آدلری قرار گیرد.

خلاصه داستان «خلیل کافر»

داستان خلیل کافر به تلاش و مبارزه انسان برای برپایی عدالت و رهایی از زنجیرهای سیاسی و اقتصادی نظر دارد و ماجرای کودکی خلیل با توجه به ویژگی‌های مختلفی از جمله فوت زودهنگام والدین، نداشتن سرپرست و زندگی در محیط ناخوشایند کلیسا، همانند یک تراژدی است که در پدید آمدن حس حقارت در وجودش تأثیر بسزایی

داشته است. وی پس از رسیدن به بلوغ فکری و آگاهی از فاصله طبقاتی در جامعه، بیداد و نیرنگ سردمداران کلیسا را برنمی‌تابد و برای جبران حقوق پایمال شده هموطنانش و رسیدن به آزادی و برابری به پا می‌خیزد و با جهش انقلابی خود، خلاقیت و جسارتش را در برخورد با ظلم نشان می‌دهد و به پشتوانه سبک زندگی سازنده و جهان‌شمولی همسو با منفعت عموم، از زندگی سراسر دورویی و فساد راهبان پرده برداشته و آنان را تبه‌کار و سارق اموال مردم می‌خواند. در پی این رسواگری، از کلیسا طرد شده و «کافر» لقب می‌گیرد. در ادامه، شیخ عباس به عنوان حاکم دولتی جامعه، از ماجرای خلیل و عدالت‌طلبی او به شدت احساس خطر می‌کند و با احضارش به بارگاه خود، وی را از آشکار کردن حقیقت در برابر مردم بر حذر می‌دارد؛ لیکن خلیل، در حالی که انبوه مردم گرد هم آمده تا مجازاتش را به نظاره نشینند، خطابه‌ای بلند پیرامون استیفای حقوق طبیعی مردم در زندگی ایراد می‌کند و با بیان و محتوایی روشنگر، همگان را با خود همگام می‌سازد.

«روان‌شناسی فردی»، رویکردی اجتماعی در روان‌کاوی

شروع و گسترش نقد روان‌شناختی به وسیله فروید و پیروانش، تعبیرها و اتهاماتی را نسبت به این رویکرد در پی داشت و آثار و مقالات بسیاری در ردّ و تأیید دیدگاه‌های فروید و تحلیل‌های روان‌شناختی او نوشته شد (امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۴). این امر از آن جهت بود که چند تن از روان‌کاوان با تصریح به اینکه زیگموند فروید نسبت به تأثیر عوامل اجتماعی در تشکیل و تحول شخصیت به اندازه کافی التفات نداشته است، لازم دیدند از جنبه تازه‌ای به روان‌کاوی بپردازند. آلفرد آدلر^۱ روان‌شناس بنام اتریشی (۱۸۷۰-۱۹۳۷)، یکی از معروف‌ترین دانشمندان در این زمینه بود (همان: ۸۲) که بر خلاف فروید- که اعمال بشر را نتیجه حاکمیت مطلقه غرایز جنسی می‌دانست و یونگ که رفتار انسان را ناشی از طرح‌های ارثی می‌پنداشت- عقاید، فعالیت‌ها و رفتار انسان را زاینده کشش‌های اجتماعی می‌شمرد تا جایی که «شعار اصلی مکتب وی را دلبستگی انسان‌ها به یکدیگر تشکیل می‌داد» (آدلر، ۱۳۶۱: ۴). آدلر را می‌توان یکی از معروف‌ترین

نوفرویدیان^۲ دانست که از منظر اجتماعی به کارکردهای شخصیت می‌نگرد و مردم را محصول جامعه‌ای می‌داند که در آن زندگی می‌کنند. در واقع او در روانشناسی فردی خود، این عقیده را پیش کشید که «شکل‌گیری شخصیت، بیشتر متأثر از مردمان جامعه و فرهنگ خود فرد است تا نیازهای زیستی» (هیلگارد و دیگران، ۱۳۸۱، ۲: ۹۷).

بازنمود مؤلفه‌های نظریه آلدلر در شخصیت خلیل

نظریه فردنگر آلدلر بر مبنای اصول «احساس حقارت»، «برتری جویی»، «سبک زندگی»، «ترتیب تولد»، «خودآگاهی»، «علاقه اجتماعی»، «غایت‌نگری» و «خود خلاق» بنا شده است که در ادامه به نقش هر یک از آنها در برهه‌های حیاتی خلیل تا رسیدن به پیروزی پرداخته می‌شود. گفتنی است که در داستان مزبور، هیچ اشاره‌ای به مسأله تولد خلیل نشده است؛ لذا بررسی این امر در پژوهش حاضر جایگاهی ندارد.

اصل «احساس حقارت»^۳

به عقیده آلدلر، «سرشت انسان از ویژگی احساس حقارت برخوردار است و چنین احساسی همواره در طول عمر با اوست. این مسأله، نه تنها در زمره بیماری یا نابهنجاری جای نمی‌گیرد؛ بلکه از مهم‌ترین عواملی است که فرد را به سوی رشد و پیشرفت هدایت می‌کند» (انجلر، ۱۹۹۰: ۱۰۷). آلدلر، این اصل بنیادین را بر خلاف ظاهر سلبی و گمراه‌کننده‌اش نیرویی برانگیزنده و مثبت ارزیابی می‌کند و معتقد است «احساس‌های حقارت، منبع همه تلاش‌های انسان است» (شولتز، ۱۳۸۳: ۱۳۹). با تأمل در شخصیت خلیل می‌توان دریافت که او از داشتن چنین احساسی در زندگی بی‌نصیب نبوده است و این پدیده در سخنان آغازینش با راحیل در بیان تنهایی خویش هویدا است: «لیس لی أبٌ ولا أمٌ ولا أختٌ ولا مسقطُ رأسٍ، مات أبی وأمی قبل أن أبلغ السَّابعة من عُمری، فأخذني كاهنُ القرية التي وُلدتُ فيها إلى دیر فُرحیّا، فسَرَّ الرهبانُ بی وجعلوني راعياً للبقرة»^۴ (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۴).

از گفته فوق معلوم می‌شود که نخستین نشانه‌های حس حقارت ناشی از درد و رنج عاطفی در دوران کودکی خلیل کلید می‌خورد و در پیدایش این امر در نهاد وی عواملی دخیل بوده‌اند؛ از جمله اینکه او علی‌رغم میل باطنی به کلیسا سپرده می‌شود و به دلیل آنکه زیستن در محیط خشن کلیسا برایش زجرآور بوده، ناگزیر فقدان پدر و مادر و پشتیبان نیز چنین احساسی را در وی تقویت کرده و او را مورد غفلت عاطفی قرار می‌دهد. بدون تردید «خصوصیات محیط رشد کودک و کیفیت تربیت و پرورش، نقش اساسی در پیدایش احساس حقارت دارند» (منوچهریان، ۱۳۶۸: ۲۲). در این خصوص، آدلر معتقد است «ناتوانی بر احساس‌های حقارت، آنها را تشدید کرده و به عقده حقارت منجر می‌شود؛ به بیان دیگر، این پدیده وقتی به وجود می‌آید که انسان در مقابل مشکلی قرار می‌گیرد که برای حل آن آمادگی نداشته و بدین جهت تصور می‌کند که قدرت حل آن را ندارد. این پدیده از سه منبع در کودکی ناشی می‌شود: حقارت عضوی، لوس کردن و غفلت» (شولتز، ۱۳۸۷: ۱۴۶ و نک: آدلر، ۲۰۰۵: ۴۰). بر مبنای این دیدگاه، گرچه نوعی احساس حقارت در نتیجه فقدان محبت و امنیت دامنگیر خلیل می‌شود؛ لیکن این کاستی در ادامه زندگی، عامل محرکی برای پرورش نهاد انسانی و موفقیت‌های آینده‌اش می‌شود و مسیر تحول را برای وی مشخص می‌سازد تا او در سیر تکامل خود در غلبه بر مشکلات، دست به کوشش‌ها و فعالیت‌هایی جبرانی بزند و با ایجاد ارتباط و پرورش دادن علاقه اجتماعی در سطح بالا، شخصیت خویش را شکل دهد؛ چون «ارتباط خودانگیزانه با آدمیان دیگر و طبیعت، تنها راه دورماندن انسان از تنهایی و نگرانی است؛ ارتباطی که او را با دنیا پیوند می‌دهد بدون آن که فردیت شخص را از میان ببرد. این نوع ارتباط که عالی‌ترین بیان آن، عشق و کار مولد است، در تمامیت و نیروی شخصیت ریشه دارد» (ر.ک: فروم، ۱۳۹۳: ۵۰): «إِنَّ السَّمَاءَ الَّتِي شَاءَتْ فَأَخَذَتْ وَالِدِي وَنَفْتِي يَتِيمًا إِلَى الدَّرِيرِ، لَمْ تَرْضَ بَأَنْ أَكُونَ عَبْدًا تَعَسًا إِلَى نَهَايَةِ الْحَيَاةِ... النُّورُ الْحَقِيقِيُّ هُوَ ذَاكَ الَّذِي يَنْبَثِقُ مِنْ دَاخِلِ الْإِنْسَانِ وَيَبَيِّنُ سَرَائِرَ النَّفْسِ لِلنَّفْسِ وَيَجْعَلُهَا فَارِحَةً بِالْحَيَاةِ» (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۵).

گفتار خلیل، گویای آن است که او در بند شرایط ناگوار احساس حقارت باقی‌نمانده است و این تغییر از آن‌روست که وی پس از درک و پذیرش وضع نابسامان مشترک میان خود و اقشار مختلف مردم، به فکر چاره‌اندیشی برای ایجاد اعتماد و امنیت‌درونی خویش برآمده است و برای این منظور، با تمسک به راهکارهای سودمند اجتماعی و اتخاذ رویکردی روشنگرانه در فضای نابسامان جامعه، درصدد برون‌رفت هم‌نوعانش از مشکلات برآمده از اجحاف طبقه فرادست می‌شود و از این طریق می‌کوشد در مسیر جبران ضعف‌های روانی ناشی از استبداد کلیسا و رویدادهای تلخ زندگی خویش گام بردارد و از گسترش دامنه احساس حقارت و تبدیل شدن آن به «عقده حقارت که در اکثر موارد در قالب صفت‌های منفی و نامطلوب اجتماعی تبلور می‌یابد» (اسپرر، ۱۳۷۹: ۱۳)، جلوگیری کند.

اصل «برتری‌جویی (مکانیسم جبران)»^۶

به عقیده آدلر مکانیسم برتری‌جویی، فرایندی روانی است که افراد را به جبران کهنتری‌های بدنی یا روانی که از آن رنج می‌برند، وادار می‌کند (منصور، ۱۳۷۵: ۲۲۱). با بررسی شخصیت روانی خلیل معلوم می‌شود که رویکرد مکانیسم دفاعی وی در مواجهه با احساس حقارت، مثبت بوده است و این واکنش که در اصطلاح، «واکنش جبران‌کننده» (منوچهریان، ۱۳۶۸: ۴۷) نامیده می‌شود، در قالب تلاشی مداوم نمود می‌یابد که وی در راه رسیدن به آزادی و برابری اقشار جامعه در برخورداری از نعمت‌های الهی به خرج می‌دهد و دستیابی به این هدف را در گرو شکستن تابوهای اجحاف‌آمیز زمانش می‌داند: «باطلة هي الإعتقادات والتعاليم التي تجعل الإنسان نِعْساً في حياته وكذابة هي العواطف التي تقوده إلى اليأس والحزن والشقاء»^۷ (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۵).

وی برای نیل به این مقصود، ضمن مردود شمردن آیین‌های انحرافی کلیسا معتقد است که انسان به عنوان موجودی که از دو قوه عقل و اختیار برخوردار است و بدین وسیله از سایر مخلوقات تمییز داده شده‌است، باید برای خود و هم‌نوعانش حق

«برتری» قائل شود: «أَمَا أَنَا فَقَدْ خَرَجْتُ مِنَ الدَّيْرِ لِأَنِّي لَسْتُ آلَةً عَمِيَاءَ بَلْ إِنْسَانٌ يَرَى وَيَسْمَعُ ... خَرَجْتُ مَطْرُوداً لِأَنَّ رُوحِي قَدْ امْتَنَعَتْ عَنِ التَّلَدُّ بِخَيْرَاتِ الشَّعْبِ الْمُسْتَسْلِمِ إِلَى الْعِبَاوَةِ»^۸ (همان: ۱۷۳).

از عزت نفس و مناعت طبع خلیل پیداست که او به عنوان فردی آگاه و رشدیافته، به دنبال برتری است؛ اما با این ویژگی متمایز که او برتری و جبران نقص‌های درونی خویش را صرفاً با جلب انتفاع شخصی معنا نمی‌کند؛ بلکه معنای واقعی آن را در احساس مسؤولیت، تشریک مساعی عمومی و محبت به هم‌نوعان می‌جوید و از این رهگذر می‌کوشد که با تحلی به خصلت‌های سودمند و اثرگذار، دیگران را به ارزش و ضرورت هویت جمعی آگاه سازد. در این باره آدلر معتقد است «افرادی که سلامت روانی دارند، توسط علاقه اجتماعی برانگیخته می‌شوند. آنها از تلاش برای موفقیت شخصی فراتر می‌روند و برای موفقیت کل بشریت تلاش می‌کنند و می‌کوشند به برتری شخصی همسو با برتری اجتماعی دست یابند» (فیست، ۱۳۸۴: ۹۰). با توجه به این دیدگاه، اقدامات خلیل در راه پیشبرد اهداف انسانی و بازگرداندن تعالی و کمال فراموش شده طبقه فرودست جامعه، «تلاش‌های مفیدی» (اوبرست و استوارت، ۱۳۹۳: ۴۹) است که او بر مبنای علاقه اجتماعی و بازیابی آرامش روانی خود و اجتماع انجام می‌دهد و در واقع موفقیت خلیل، نتیجه ابتلای وی به بیماری برتری‌طلبی نیست که در مسیر جبران عقده حقارت درونی حاصل شده باشد؛ بلکه مرهون عشق بی‌مرزش به هم‌نوعان است که مرکز توجه وی را شکل می‌دهد و او با این رفتار درصدد است که به آرزوی دیرین خویش جامه عمل بپوشاند؛ چرا که «آدمی با فعالیت خودانگیخته، وقتی که نفس را از قوه به فعل رسانید، با انسان‌ها و با خودش دست اتحاد می‌دهد. بزرگترین عنصر تشکیل‌دهنده خودانگیختگی، عشق است؛ اما نه عشقی که حاصلش مستحیل شدن در دیگری یا تملک اوست؛ بلکه عشق به معنای اثبات دیگران» (ر.ک: فروم، ۱۳۹۳: ۲۶۵). بر همین اساس هنگامی که عقاید آزادی‌خواهانه‌اش مورد پذیرش عامه مردم قرار می‌گیرد و همگان با او همگام می‌شوند، درصدد برمی‌آیند که او را به عنوان فرمانروا بر تخت حکومت بنشانند؛ لیکن خلیل که از انقلابش هدفی جز اقناع حس برتری‌طلبی و

تحکم بر دیگران در سر دارد، زعامت معنوی را بر نشستن بر تخت سلطنت ترجیح می‌دهد: «لَا تَطْلُبُوا أَنْ أَكُونَ مِمَّا لَلْحَاكِمِ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ، إِنَّ كُنْتُ خَلِيقًا بِحَبِّكُمْ وَاِنْعَافِكُمْ، دَعُونِي أَعِيشَ بَيْنَكُمْ وَأَشَارِكُمْ بِأَفْرَاحِ الْحَيَاةِ وَأَحْزَانِهَا وَأَشَاطِرِكُمْ الْعَمَلِ فِي الْحَقُولِ»^۹ (جبران، ۱۹۹۴: ۲۰۲).

نگرش معقول و روحیه سازش‌پذیر خلیل، حاکی از آن است که وی از نظر روانی در تعادل و سلامت به سر می‌برد و هدفش از جبران کاستی‌هایش مرکزیت یافتن و نیل به مقام و موقعیت اجتماعی نبوده است؛ بلکه او برتری‌جویی را گام برداشتن در راه کمال انسانی می‌داند و به آن به عنوان راهکاری مناسب در جهت تحقق فردیت و یگانگی شخصیت و بر طرف کردن انگیزه‌های درونی و نقص‌های عاطفی می‌نگردد که کارکردش به فعل درآوردن استعدادهای بالقوه و توانایی برای خودانگیخته و فعال زیستن هم‌نوعانش است.

اصل «سبک زندگی»^{۱۰}

به عقیده آدلر، «عقاید و فرض‌های اساسی که فرد از طریق آنها واقعیت خودش را سازمان می‌دهد و در رویدادهای زندگی معنا پیدا می‌کند، سبک زندگی او را تشکیل می‌دهند» (کُری، ۱۳۸۵: ۱۰۹). به بیان دیگر سبک زندگی، شامل رفتارهایی است که به وسیله آنها حقارت واقعی یا خیالی خود را جبران می‌کنیم (شولتز، ۱۳۷۵، ۲: ۳۱۵).

آدلر، چهار نوع اسلوب زندگی را برای انسان برمی‌شمارد که «سودمندی اجتماعی»، یکی از شیوه‌های چهارگانه سلطه‌جو، گیرنده، دوری‌جو و اجتماعی مفید است (شارف، ۱۳۸۱: ۱۴۷) که خلیل در مقابله با پدیده‌های زندگی و رسیدن به پیروزی به کار می‌گیرد و می‌کوشد مطابق با علایق اجتماعی و نیازهای طبقه فرودست عمل نماید. بی‌گمان روحیه جهادی خلیل و مجموعه باورهایش در باب عدالت و رهانیدن مردم از جور روزافزون حاکمان، بیانگر شیوه زندگی این شخصیت است که او را به وجهی خاص به حرکت و عمل واداشته و متناسب با رویکرد سودمندی اجتماعی تنظیم گردیده است. او

درباره معنای واقعی زندگی معتقد است که: «الحقیقه هی تلك العاطفة الخفیة الّتی تُعلّمنا أنّ نَفْرَحَ بِأَیّامنا وَتَجْعَلُنَا نَتَمَنّى ذلک الفرحَ نَفْسُهُ لَجمیع النَّاسِ»^{۱۱} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۵).

با عنایت به این اعتقاد، بنیان اندیشه‌های خلیل بر تحقق فردیت انسان‌ها پی‌ریزی شده‌است که در نهایت به تحقق تجربه انسان واحد و شادمانی همگانی می‌انجامد و به موازات آن، عملکردهایش نیز از صبغه علاقه اجتماعی برخوردار است که بنابر نظر آدلر «علاقة اجتماعی، گرچه مفاهیمی نظیر همکاری، روابط اجتماعی و ... را در بر می‌گیرد؛ ولی معنایش فراتر از این موارد و در حقیقت، کمک مداوم فرد به جامعه است تا هدف یک جامعه کاملاً تأمین و تحصیل گردد» (نوربخش، ۱۳۹۶: سایت دانشنامه روانشناسی). به عقیده آدلر «سبک زندگی در نخستین سال‌های زندگی انسان فراهم می‌شود» (منصور، ۱۳۷۵: ۲۱۰). بنابراین از آنجا که خلیل در کودکی از نعمت والدین محروم بوده و در کلیسا نیز در شرایط بی‌توجهی اربابان آنجا به سر می‌برده‌است، قطعاً در شکل‌گیری سبک زندگی وی حالت کهنتری و احساس حقارت نقش مهمی داشته‌است و این مسأله باعث می‌گردد که او در سن بزرگسالی به حاکمان و افراد کلیسا به دیده دشمن و بدخواه بنگرد و در تلاش برای بازسازی سازمان روانی خویش، مؤلفه‌های رهایی‌بخش و رهگشایی را در چارچوب سبک زندگی خود و در تعامل با دیگران اتخاذ نماید. بدین جهت برایش فرقی نمی‌کند که مردم ناآگاه، اندیشه‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌اش را بپذیرند یا خیر. او وظیفه خویش می‌داند که در جهان، طرحی نو دراندازد و در قامت مصلح اجتماعی، مردم گمراه سرزمین را از خواب غفلت بیدار سازد. آدلر معتقد است «افرادی که سبک زندگی مفید دارند، عالی‌ترین شکل انسانیت را در فرایند تکامل نشان می‌دهند و احتمالاً به دنیای آینده رونق می‌بخشند» (فیست، ۱۳۸۴: ۹۷): «إِنَّ الشُّعُوبَ الْجَاهِلَةَ تَقْبِضُ عَلَى أَشْرَفِ أَبْنَائِهَا وَتَسَلِّمُهُمْ إِلَى قَسَاوَةِ الْعُنَاةِ وَالظَّالِمِينَ. وَالْبِلَادُ الْمَغْمُورَةُ بِالذَّلِّ وَالْهَوَانِ تَضْطَهُدُ مَحَبَّيْهَا وَتُخْلِصِيهَا. وَلَكِنْ أَيْتَرَكُ الْإِيْنُ الصَّالِحُ وَالِدَتَهُ إِذَا كَانَتْ مَرِيضَةً، وَيَنْكُرُ الْأَخُ الرَّؤُوفُ أَخَاهُ إِذَا كَانَ تَعَسَّأً؟»^{۱۲} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۹۰).

از گفته فوق پیداست که خلیل، خود را فرزند نوع بشر حس می‌کند و شیوه زندگی‌اش در همبستگی و علاقه اجتماعی تبلور دارد. بر همین بنیان، علی‌رغم

برخورداری از معیشتی به مراتب بهتر هیچ‌گاه از رفع مشکلات سرزمین غافل نمی‌شود و بیداری مردم و به تپش انداختن قلب کشورش را از وظایف محتوم خویش می‌بیند و با آگاهی از مظلومیت و درماندگی سایرین، حاضر نمی‌شود که صرفاً به رفاه نسبی خود در کلیسا بیندیشد. در واقع خلیل بیش از احساس نیاز به قدرت، به وسیله گرایش‌های اجتماعی انگیزش می‌یابد و تلاش‌های خودانگیخته‌اش در جهت بهبود وضع نابسامان مردم و اتخاذ روش‌های گوناگون ارشادی برای به راه آوردن حاکمان، همگی از مصادیقی است که نشان می‌دهد او در مسیر مصلحت اجتماعی بر پایه سبک زندگی سودمند گام برداشته‌است و در این راه با توجه به این دیدگاه آدلر که «همه واقعیتهای وابسته به نگرش‌های فرد هستند» (اوبرست و استوارت، ۱۳۹۳: ۳۹)، توانست در مقابل بی‌عدالتی‌های اجتماعی به پا خیزد و با همگام ساختن مردم با اندیشه‌های خود بر مشکلات چیره شود و آنان را از فلاکت و حقارت ناشی از سیطره طبقه فرادست برهاند و در نتیجه به برتری مطلوبی برساند که بن‌مایه آن، تکریم اصل وجودی انسانیت و رهیافتن به زندگی هوشمندانه است: «وَالآنَ وَقَدْ انْقَضَى نَصْفُ قَرْنٍ عَلَى هَذِهِ الْحَادِثَةِ وَرَأَوَدَتِ الْيَقِظَةُ أَجْفَانَ اللَّبْنَانِيِّينَ...» (جبران، ۱۹۹۴: ۲۰۷).

اصل «خودآگاهی»^{۱۴}

از دیگر اصول نظریه آدلر، خودآگاهی است. او نظر فروید را درباره اهمیت «نیمه خودآگاه» و «ناخودآگاه» قبول ندارد و همه اهمیت را به «خودآگاه» می‌دهد و معتقد است که آدمی متوجه اعمال خود هست و با خودنگری می‌تواند بفهمد چرا رفتارش چنین یا چنان است، می‌تواند هدف‌های خود را در نظر بگیرد و راه رسیدن به آنها را خودآگاه برگزیند (سیاسی، ۱۳۹۰: ۸۹). بر این مبنا می‌توان دریافت که خلیل در مورد اهدافش و علل انتخاب آنها از خودآگاهی لازم برخوردار است؛ چنان‌که در گفتگو با راحیل و دخترش پیرامون واکنش و اتخاذ تصمیمات نسنجیده خود نسبت به اوامر اربابان کلیسا می‌گوید: «أَوْقُفُونِي أَمَامَ الْمَذْبَحِ فَاقْبَلِينِي: أَقْسِمُ بِاللَّهِ وَقَدِّيْسِيَه بِأَنَّكَ قَدْ نَذَرْتَ الْفَقْرَ

والطاعة والعفة. فرددتُ كلامهم قبل أن أفهم مفادَ كلامهم وقبل أن أرى السبيلَ الضيقةَ التي سَروني عليها»^{۱۵} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۴).

لحن اندوهناک و حسرت‌آمیز خلیل، گویای آن است که وی در مورد عملکردهای گذشته و کاستی‌های درونی‌اش آگاهی دارد و از دلیل و انگیزه پنهان اشتیاق خود به پیروی و رعایت صادقانه هنجارهای کلیسا که در حقیقت احساس ناامنی و عدم امکان تغییر تابوهای اجتماعی بوده، باخبر بوده‌است. به همین جهت، پس از آشنایی و مطالعه کتاب مقدس، آگاهی‌هایش را در خدمت‌رهایی خود از محکمه وجدان و اخلاق به کار می‌گیرد و با سردادن فریاد آزادی، سکوت در برابر بیداد و بی‌عدالتی را برنمی‌تابد: «هذه هي الحقيقة التي عرفتها عندما قرأتُ تعاليم يسوع النَّاصِرِيِّ ... لماذا نصرُفُ الأيَّامِ في هذه الخُلوةِ متمتعينَ بخيراتِ الفقراءِ مُستطِيبينَ الخبزَ المعجونَ بعرقِ جبينهم ... تعالوا نُعيدُ أراضي الدَّيرِ الواسعةِ إلى سَكَّانِ هذه القرى المحتاجينَ ونرجعُ إلى جيوبهم الأموالَ التي أخذناها»^{۱۶} (ممان: ۱۷۶).

خلیل در این سخنان به انتقاد از کلیسا پرداخته که با سوء استفاده از ناتوانی و غفلت مردم، آنان را به زندگی فقیرانه سوق می‌دهد. او پذیرش کورکورانه باورهای غلط توسط مردم را ناشی از هراس و خفقان موجود در جامعه می‌بیند و معتقد است که مقدمه برون‌رفت از چنین سرنوشتی، ارائه برنامه‌های روشنگرانه و برملا کردن ماهیت فریبنده سلطه حاکمان کلیسا برای مردم است. در این راستا آدلر معتقد است «انسان می‌تواند با خودنگری بفهد که چرا رفتارش آن‌گونه است که هست. می‌تواند هدفی را پیش‌رو داشته و برای رسیدن به آن کوشش کند. او دارای اراده و اختیار است و محکوم به جبر و تقدیر نیست» (کریمی، ۱۳۸۷: ۹۸). با توجه به این دیدگاه، خلیل بعد از درک ماهیت دوگانه کلیسا و فهم ناتوانی خویش در رسیدن به اهدافش، راه دستیابی به آنها را در گرو ارتباط با هموعانش می‌جوید. با این تفاوت که نیاز به آنان را نه چون ابزار می‌مکشد بلکه به عنوان موجودی اجتماعی و مکمل یکدیگر می‌بیند که قادرند هشیارانه، سرنوشت خویش را تعیین کنند: «حُرَجْتُ مِنَ الدَّيرِ لِأَنَّي لَسْتُ آلَةَ عَمِيَاءَ بَلْ إِنْسَانٌ يَرَى وَيَسْمَعُ...»^{۱۷} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۳). در این گفته نیز هویداست که

خلیل نه تنها مغلوب هنجارهای سختگیرانه کلیسا و تحت تأثیر شرایط قرار نگرفته، که با ترسیم آگاهانه اهدافش در مسیر نیل به آنها می‌کوشد. در واقع خلیل در این برنامه روشن در پی آن است که شرافت و انسانیت را که در ورای سیطره و نیرنگ کلیسائیان به فراموشی نهاده شده‌است با فراهم کردن بسترهای آموختن نگرش‌های تازه، دوباره احیا سازد و سپس به یاری همان مردم مظلوم و بی‌دفاع که با خودنگری از اراده آزاد و اصل وجودی شخصیت خویش آگاه می‌شوند، به انقلاب و جهاد برای رسیدن به آزادی و حقوق انسانی دست زند؛ چرا که «دستیابی به آزادی بر بستر آگاهی فراینده از واقعیت درون و بیرون انسان شکل می‌گیرد» (فروم، ۱۳۷۹: ۱۳۳): «إِنَّ الشَّابَّ الَّذِي أَحْضَرْتَهُ مَكْتُوفًا لِكَيْ تُحَاكِمَهُ كَمُجْرِمٍ أَثِيمٍ، قَدْ أَنَاَزَ قُلُوبَنَا الْمَظْلَمَةَ وَحَوَّلَ بَصَائِرَنَا نَحْوَ سُبُلِ الْحَقِّ وَالْمَعْرِفَةِ»^{۱۸} (جبران، ۱۹۹۴: ۲۰۱).

اصل «غایت‌نگری»^{۱۹}

آدلر رفتار انسان را تابع هدف‌هایی می‌داند که در پیش‌روی او قرار دارند و بر خلاف فروید- که منشأ رفتار را غرایز، تکانه‌ها و تجربیات کودکی می‌داند- معتقد است که گذشته، حدود صحنه عمل را نشان می‌دهد و این انتظارات برای آینده است که شخصیت و چگونگی عمل بازیگران را در این صحنه تعیین می‌کند (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۷: ۱۴۱). با توجه به این امر، خلیل پس از انتخاب آگاهانه هدف ارزشمند خود، در جهت رسیدن به مقاصدش حرکت می‌کند و به مدد تجارب ناخوشایند گذشته‌اش از تمام موانع و ناملايمات پیرامون به عنوان ماده اولیه و واسطه حصول به مقصود غایی استفاده می‌کند و این مسأله را در بارگاه شیخ عباس و خطاب به مردم این‌گونه بیان می‌دارد: «قَدْ اخْتَمَلْتُ السَّجْنَ وَالْجُوعَ وَالْعَطَشَ مِنْ أَجْلِ الْحَقِيقَةِ الْجَارِحَةِ الَّتِي رَأَيْتُهَا مَكْتُوبَةً بِالِدِّمَاءِ عَلَى وَجْهِكُمْ وَقَاسَيْتُ الْعَذَابَ وَالْجِلْدَ وَالسُّحْرِيَّةَ لِأَنَّي جَعَلْتُ لِسَكِينَةِ تَنْهِيدَاتِكُمْ صَوْتًا صَارخًا مَتَمَوِّجًا فِي خَلَايَا الدَّيْرِ وَلَكِنِّي لَمْ أَحْفَ قَطُّ»^{۲۰} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۹۲).

از سخنان خلیل چنین بر می‌آید که «هدف کمال» وی پس از رسیدن به خودآگاهی به صورت مکتب و هنجاری پایدار درآمده‌است و از منظر وی چشم‌پوشی از آن، برابر

با هنجارشکنی در درون و ذهنش خواهد بود. او در افق نیمه روشن اهداف و آرزوها با تمام وجود بر این مسأله هدفمند پای می‌فشارد که رهایی از بند هرگونه ستمی که انسانیت و عدالت را تحت شعاع قرار دهد، حق طبیعی همه انسان‌هاست و برای تحقق آن نباید از هیچ تلاشی فروگذاری کرد: «سَوْفَ أَتَّبِعُ الطَّرِيقَ إِلَى حَيْثُ لَا أَعْلَمُ»^{۲۱} (همان: ۱۸۳). در این راستا باید خاطر نشان کرد که «آدلر تحت تأثیر دیدگاه «هانس ویهینگر»^{۲۲} فیلسوف آلمانی قرار داشت که معتقد بود افراد با خیال‌ها یا اعتقاد به این که دنیا چگونه باید باشد، زندگی می‌کنند» (گری، ۱۳۸۵: ۱۰۸) و «برداشت‌های ذهنی آنها از واقعیت - نه خود واقعیت - نحوه تلاش کردن آنها را شکل می‌دهد» (فیست، ۱۳۸۴: ۹۰). بر مبنای این نظر، خلیل در مورد عملکردهایش برای گریز از فشار دشواری‌های زندگی، با توجه به اهداف خیالی و ذهنی‌ای که برای خود و مردم سرزمینش ترسیم کرده‌است، تصمیم‌گیری می‌کند و از آنها به عنوان نقشه‌ای ذهنی در تفسیر پدیده‌های پیرامون خویش استفاده می‌کند: «وَاجِبُ الْإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ سَعِيداً عَلَى الْأَرْضِ وَأَنْ يَعْلَمَ سَبِيلَ السَّعَادَةِ»^{۲۳} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۶). به بیان دیگر آرزوها و انتظارات خلیل از آینده - نه تجربیات گذشته - است که او را برمی‌انگیزاند و موجب پویایی و پیشرفت او شده است. آدلر این مفهوم را با عنوان غایت‌نگری خیالی بیان می‌کند و معتقد است وقتی ما در جهت کمال هستی یا وجود تلاش می‌کنیم، اندیشه‌های خیالی، رفتارمان را هدایت می‌کند و ما زندگی خود را به وسیله بسیاری از این خیال‌ها هدایت می‌کنیم که فراگیرترین آنها، آرمان کمال است (شولتز، ۱۳۸۳: ۱۴۲). بدین ترتیب می‌توان دریافت که خلیل با رد فضای فکری و جریان حاکم بر وضع نابسامان زندگی، تلاش‌های حق‌طلبانه خود در راستای پیروزی را بر اساس مدینه فاضله و انگاره راهنمایی تنظیم می‌کند که در ذهن خویش طراحی کرده است و تعبیر او نیز از زندگی در این دنیا بر مبنای واقعیتی است که در اندیشه خود برای انسان آفریده و بیانگر جهان‌بینی و تصور او از هدف کمال است که به منظور تسلی خاطر آزردۀ خود در هر شرایطی برای محقق ساختن آن تلاش می‌کند.

اصل «خود خلاق»^{۲۴}

آدلر شخصیت انسان را قدرتی مستقل می‌داند که خود، تعیین‌کننده خویش است (آدلر، ۱۳۶۱: ۴۱) و افراد فقط محصول جریانات زندگی خود نیستند؛ بلکه پدیدآورندگان خود و جریانات زندگی خود هستند (اوبرست و استوارت، ۱۳۹۳: ۳۰). با توجه به این نظر آدلر، کیفیت‌های اوضاع پیرامون، هیچ‌کدام توجیه کاملی برای شکل‌گیری شخصیت نیستند و هر فرد می‌تواند سبک زندگی منحصر به فردی برای خود برگزیند و این نوع‌گزینش، تحت تأثیر زیرساخت‌های سرشتی او و تصوّراتی است که از محیط خویش دارد و از میزان خلاقیت و نیروی تخیل او نشأت می‌گیرد. بر این مبنا، خلیل در فرایند تحول و کوشش درونی، نه تنها قربانی موقعیت‌های نامطلوب پیرامون نمی‌شود؛ بلکه در مواجهه با تنگناهای آن، مبتکر و خلاق‌الگوی زندگی خود و هموعانش گردیده‌است. از مضمون گفتار خلیل می‌توان دریافت که او در اثبات خود خلاق معتقد است که انسان می‌تواند بر خود حکومت کند، برای خویش تصمیم بگیرد و آن‌گونه که مصلحت ببیند، بیندیشد و رفتار کند: «خَرَجْتُ مِنَ الدَّيْرِ لِأَنِّي لَسْتُ آلَهَ عَمِيَاءَ بَلْ إِنْسَانٌ يَرَى وَيَسْمَعُ... نَعَمْ خَرَجْتُ مَطْرُوداً مِنَ الدَّيْرِ لِأَنِّي لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَخْفِرَ قَبْرِي بِيَدِي لِأَنَّ قَلْبِي قَدْ تَعَبَ فِي دَاخِلِي مِنْ مُتَابَعَةِ الْكُذْبِ وَالرِّيَاءِ»؛ «فی یومٍ وَقَدْ سَكِرْتُ نَفْسِي مِنْ هَذِهِ الْحَمْرَةِ السَّمَاوِيَّةِ تَشَجَعْتُ وَوَقَفْتُ بَيْنَ الزُّهْبَانِ وَأَخَذْتُ أَبِيُّ لِهِمْ أَفْكَارِي وَأَتَلَوُ عَلَيَّ مَسَامِعِهِمْ آيَاتِ الْكِتَابِ الَّتِي تُبَيِّنُ ضَلَالَهُمْ وَكُفْرَهُمْ»^{۲۵} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۳ و ۱۷۶).

از گفته فوق پیداست که دغدغه و تقلای فکری، خلیل را به کشف سبک زندگی کارآمدی هدایت کرده‌است و بیداری او جهشی درونی است که با به کارگیری بینش و خرد، دیدگاه‌های بی‌اساس شکل گرفته در اذهان را شکست داده و با خود و به نفع عموم همگام می‌سازد. آفرینش این رویداد، نوعی خلاقیت است که به صورت منفعلانه و تحت تأثیر تجارب گذشته و شرایط زیستی غریزه شکل نگرفته‌است؛ بلکه نتیجه فعالیت ذهنی و تلاش روانی خلیل است که بر اثر استعداد ذاتی و نیروی آفریننده‌ای که در وجود خود اوست، به منظور غلبه بر کاستی‌های فردی و اجتماعی بروز کرده‌است. به بیان دیگر عوامل محیطی، انگیزش‌هایی را برای وی سبب شده‌اند که او بر حسب

قدرت خلاق ویژه خود به آنها پاسخ می‌گوید. مواردی از گفتار خلیل، بیانگر این منبع درونی است که عوامل دگرگونی و تحوّلش را موجب شده‌است؛ تعبیری نظیر: «لأنّ قلبي قد تعب في داخلي من متابعة الكذب والرياء ... لأنّ رُوحِي قد امتنعت عن التلذذِ بـخيراتِ الشَّعبِ ...»^{۲۶} (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۳)؛ قد سَكِرْتُ نَفْسِي مِنْ هَذِهِ الْخَمْرَةِ السَّمَاوِيَّةِ»^{۲۷} (همان: ۱۷۶)؛ «التُّورُ الْحَقِيقِيُّ هُوَ ذَاكَ الَّذِي يَنْبَثِقُ مِنْ دَاخِلِ الْإِنْسَانِ... وَيَجْعَلُهَا فَارِحَةً بِالْحَيَاةِ مَرْتَمَةً بِاسْمِ الرُّوحِ. أَمَّا الْحَقِيقَةُ فَهِيَ كَالنُّجُومِ لَا تَبْدُو إِلَّا مِنْ وَرَاءِ ظِلْمَةِ اللَّيْلِ. الْحَقِيقَةُ هِيَ مِثْلُ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ الْجَمِيلَةِ فِي هَذَا الْعَالَمِ لَا تَظْهَرُ مَفَاعِلُهَا الْمَسْتَحَبَّةُ إِلَّا لِمَنْ شَعَرَ بِتَأْثِيرَاتِ الْبُطْلِ الْقَاسِيَةِ. الْحَقِيقَةُ هِيَ تِلْكَ الْعَاطِفَةُ الْخَفِيَّةُ الَّتِي تُعَلِّمُنَا أَنْ نَفْرَحَ بِأَيَّامِنَا وَتَجْعَلُنَا نَتَمَنَّى ذَلِكَ الْفَرَحَ نَفْسَهُ لَجَمِيعِ النَّاسِ»^{۲۸} (همان: ۱۷۵). در تکمیل عبارتهای فوق می‌توان گفت که «قدرت خلاق، نشانگر اصل فعال هستی انسان است که ممکن است به مفهوم قدیمی روح وابسته باشد» (شولتز، ۱۳۷۵: ۲۱۶) و برخی اقدامات خلیل؛ از قبیل مخالفت او با آن باورهایی که مردم سرزمینش در طول سال‌های متمادی، بی‌چون و چرا آنها را پذیرفته بودند و موضع‌گیری اعتراضی و انتقادی‌اش نسبت به سلطه‌گری حاکمان کلیسا و نیز اولویت دادن به حقوق قشر محروم، علاوه بر آن که بیانگر شخصیت خلاق و پویای اوست، از نمونه‌های خلاقیت وی در جهت رسیدن به برتری است که پس از احساس حقارت درونی، در راستای جبران محدودیت‌های موجود در جامعه تبلور یافته‌است و با این دیدگاه آدلر که «انسان‌ها، آفریننده‌های زندگی خودشان هستند و صرفاً توسط تجربیات دوران کودکی یا کیفیت‌های زیست‌شناختی غریزه شکل نمی‌گیرند» (کُری، ۱۳۸۵: ۱۰۵) همخوانی دارد.

نتیجه‌گیری

برآیند نقد روانشناختی داستان «خلیل کافر» در چارچوب اصول هفت‌گانه نظریه فردنگر آدلر نشان می‌دهد که داستان مزبور، قابلیت مطلوبی جهت بررسی از نگاه روانکاوانه آدلر دارد و شاخص‌هایی نظیر «شرایط نامساعد کودکی خلیل»، «فعالیت‌های دگرخواهانه وی»، «تلاش برای تغییر اوضاع نابرابر اجتماعی» و در نهایت «رسیدن به

موفقیت و پیروزی»، گواه این مدعاست، که جبران خلیل جبران در آن توانسته‌است با توجه به شرایط ناخواسته و وقایع ناگوار کودکی خود، در قامت نظریه‌پرداز روانشناسی اجتماعی، آگاهانه از ابزارهای روانشناختی به منظور انتقال اندیشه‌های اجتماعی خویش بهره گیرد و کوشیده‌است تا با پردازش سیر صعودی زندگی و شخصیت انقلابی خلیل که در حقیقت باز نمود شخصیت خود نویسنده است، به سوی اهداف آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه‌اش در جامعه به پیش رود. وی برای بازتاب این هدف از اصل «احساس حقارت» به عنوان خمیرمایه تحولات و برتری‌های جوانی سیه‌روز به نام خلیل کمک گرفته‌است که با خودنگری، رفتارهایش را هشیارانه و آگاهانه برمی‌گزیند و با گام برداشتن به سوی فعالیت‌های جبرانی، درصدد است که نشان‌دهد انسان‌ها از اختیار و اراده آزاد برخوردارند و حتی در فضای خفقان و استبدادزده جامعه کلیسایی، محکوم به جبر حاکمان و تقدیر زمانه نیستند؛ در واقع نویسنده داستان با برجسته‌سازی نیروی خلاق و اراده آزاد خلیل بر آن است تا ضمن دمیدن احساس هویت جمعی به هموطنانش راه دستیابی به برتری و کمال انسانی را در نتیجه انتخاب سبک زندگی سودمند به آنان بنمایاند. در این گذار، احساس حقارت خلیل به عقده حقارت که در کالبد ویژگی‌های منفی و ضد اجتماع بروز می‌کند، منتهی نگردیده‌است و نگرش و علاقه اجتماعی‌اش نسبت به دیگران، گواهی بر پختگی و سلامت روانی اوست. همچنین مشخص گردید که تأثیرات دو قوه وراثت و محیط اجتماعی اولیه که عموماً مواد سازنده شخصیت را تأمین می‌کنند، علی‌رغم شرایط نابسامان شخصی و اجتماعی، در شکل‌گیری شخصیت خلیل نقش چندانی نداشته‌اند و او به وسیله نیروی خلاق درونی، ضمن تأثیر نهادن بر محیط، معمار سبک زندگی و شخصیت خود گردیده‌است؛ به بیان دیگر وی اگرچه از گذشته و احساس حقارت به عنوان سرمنشأ تجدید اراده و پشتکار بهره می‌گیرد؛ لیکن او تصمیم‌ها و فعالیت‌هایش را با توجه به علت غایی و هدف‌هایی متعالی تنظیم می‌کند که فراروی خویش می‌آفریند؛ به عبارت دیگر و به تعبیر آدلر تصور رویدادهای خوشایند آینده، تأثیر قوی‌تری نسبت به تجارب گذشته در ایجاد انگیزش و تعیین رفتارهای کنونی او دارند.

پی‌نوشت‌ها

1. Alfred Adler
2. Neo-Freudians
3. Inferiority feeling

۴. پدر، مادر، خواهر و زادگاهی ندارم. پدر و مادرم قبل از اینکه به هفت سالگی برسم، مُردند و کاهن روستا مرا به کلیسای قزحیاً- همان‌جا که به دنیا آمده بودم- سپرد و راهبان از آمدنم خوشحال شدند و مرا به گاوچرانی گماشتند.

۵. سرنوشتی که پدر و مادرم را گرفت و مرا یتیم و بی‌سرپرست در کلیسا رها کرد، راضی نشد که تا پایان زندگی، بنده‌ای سیه‌روز باقی بمانم. نور حقیقی، همان چیزی است که از فطرت انسان می‌تابد و نیت‌های آدمی را برای دیگری هویدا می‌کند و او را نسبت به زندگی امیدوار می‌کند.

6. Superiority Principle، 'feminine

۷. باورها و آموزه‌هایی که انسان را در زندگی‌اش به سیه‌روزی می‌رسانند، پوچ و باطلند و وابستگی‌هایی که او را به ناامیدی، اندوه و بدبختی می‌کشانند، دروغین‌اند.

۸. من از کلیسا بیرون آمدم؛ زیرا آلتی بی‌جان نیستم؛ بلکه انسانی بینا و شنوایم. از کلیسا بیرون آمدم؛ چون وجدانم حاضر نبود که از اموال مردمانی که تن به ساده‌لوحی داده‌اند، بهره‌مند گردد.

۹. اگر شایسته مهر و محبت‌تان باشم، از من نخواهید که نماینده حاکم در این روستا شوم. اجازه دهید با شما زندگی کنم و در غم‌ها و شادی‌های زندگی‌تان شریک باشم و در کشتزارها با شما همکاری کنم.

10. Style of life

۱۱. حقیقت، آن حس پنهانی است که به ما می‌آموزد تا از زندگی‌مان خرسند و راضی باشیم و از ما می‌خواهد که آن شادی را برای همه مردم بجوییم.

۱۲. ملت‌های جاهل، بهترین فرزندان‌شان را دست‌بسته، تسلیم بی‌رحمی متجاوزان و ظالمان می‌کنند و کشورهای غرق در ذلت و خواری به دلواپسان و دوست‌داران خود ستم می‌کنند؛ اما آیا فرزند صالح، مادر بیمارش را رها می‌کند؟ و برادر مهربان، برادر مفلوکش را نادیده می‌گیرد؟

۱۳. و اکنون که نیم قرن از این اتفاق می‌گذرد و بیداری در چشمان مردم لبنان آشیاخته کرده- است.

14. Self awareness

۱۵. مرا در مقابل محراب نگه داشتند و گفتند: به خدا و قدیسان سوگند یاد کن که به فقر، فرمانبری و پاکدامنی پایبند خواهی بود، من نیز حرفشان را تکرار کردم بی آن که مفهوم سخنشان را بدانم.

۱۶. چرا روزگار را در این کنج خلوت با بهره‌برداری از اموال نیازمندان و خوردن نان حاصل از عرق پیشانی‌شان سپری می‌کنیم... بیایید زمین‌های پهناور کلیسا را به اهالی نیازمند این روستاها تحویل دهیم و پول‌های دریافتی را به جیبشان بازگردانیم.

۱۷. اما من از معبد راهبان بیرون آمدم؛ زیرا که ابزاری بی‌دست و پا نیستم؛ بلکه انسانی بینا و شنوایم.

۱۸. جوانی را که دست‌بسته احضار نمودی تا به‌عنوان مجرم و گناهکار محاکمه‌کنی، قلب‌های تاریک ما را روشن کرد و دیدگان ما را نسبت به حقیقت و معرفت متحوّل ساخت.

19. Finalism

۲۰. من زندان، گرسنگی و تشنگی را به خاطر حقیقتی تلخ تحمل کردم که آن را نوشته شده با خون بر روی چهره‌هایتان یافتم و عذاب، شکنجه و تمسخر را به جان خریدم؛ زیرا آرامش ناله-هایتان را به فریادی گوشخراش تبدیل کردم که در اتاق‌های دیر می‌پیچید؛ اما هرگز نترسیدم.

۲۱. این راه را تا بی‌نهایت و نا کجا آباد ادامه خواهم داد.

22. Hans Vaihinger

۲۳. انسان باید بر روی زمین با خوشبختی زندگی کند و راه‌های خوشبختی را دریابد.

24. Creative self

۲۵. من از معبد راهبان بیرون آمدم؛ زیرا که ابزاری بی‌دست و پا نیستم؛ بلکه انسانی بینا و شنوایم. آری، از کلیسا رانده شدم؛ چون حاضر نشدم قبرم را با دستم بکنم. چون قلبم در درونم از همراهی با دروغ و دورویی به ستوه آمده بود؛ در روزی که روحم به این حقیقت آسمانی آگاهی یافت، جرأت یافتم و در برابر راهبان ایستادم و شروع کردم به ابراز اندیشه‌هایم برای آنان و خواندن شواهدی در این کتاب که گمراهی و کفرشان را نشان می‌داد.

۲۶. چون قلبم در درونم از تکرار دروغ و دورویی در عذاب است و روحم حاضر نیست از نعمت‌های مردم کامروایی کند.

۲۷. روحم از این شراب الهی سرمست شده‌است.

۲۸. نور حقیقی، همان چیزی است که از فطرت انسان می‌تابد... و با زمزمه نام خدا، نسبت به زندگی امیدوار می‌کند. حقیقت، همچون ستارگان است که فقط از دل تاریکی شب پدیدار

می‌شوند. حقیقت، همچون همه پدیده‌های زیبا در این هستی است که آثار خوشایندشان تنها برای کسی هویدا می‌شود که تأثیرات ویرانگر این دور و تسلسل را دریابد. حقیقت، همان احساس پنهانی است که به ما می‌آموزد از روزهایمان شادمان باشیم و ما را وامی‌دارد که آن شادی را برای همه مردم آرزو کنیم.

منابع و مأخذ

- آدلر، آلفرید. (۲۰۰۵). *معنی الحیاة؛ ترجمة: عادل نجیب بشری، القاهرة: المجلس الأعلى للثقافة.*
- آدلر، آلفرد. (۱۳۶۱). *روان‌شناسی فردی؛ ترجمه حسن زمانی شرفشاهی، تهران: پیشگام.*
- ابرست، اورسولا و آلن ا. استوارت. (۱۳۹۳). *روان‌درمانی آدلری؛ ترجمه نیلوفر قادری، چاپ دوم، تهران: کتاب ارجمند.*
- اسپربر، مانس. (۱۳۷۹). *تحلیل روانشناختی استبداد و خودکامگی؛ ترجمه علی صاحبی، تهران: ادب و دانش.*
- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). *مبانی و روش‌های نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: جامی.*
- إنجلر، باربرا. (۱۹۹۰). *مدخل إلى نظریات الشخصية؛ ترجمه: فهد بن عبدالله دلیم، السّعودیة: دار الحارثی للطباعة و النّشر.*
- جبر، جمیل. (۱۹۸۳). *جبران فی عصره وآثاره الأدبیة والفنیة؛ بیروت: نوفل.*
- جبران، جبران خلیل. (۱۹۹۴). *المجموعه الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران؛ بیروت: دار الجیل.*
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۹۰). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی؛ چاپ چهاردهم، تهران: دانشگاه تهران.*
- سیدی، سیدحسین. (۱۳۸۴). *به باغ همسفران؛ درباره جبران و سپهری. مشهد: دانشگاه فردوسی.*
- شارف، ریچارد. (۱۳۸۱). *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره؛ ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: خدمات فرهنگی رسا.*
- شکیب انصاری، محمود. (۱۳۸۶). *تطور الأدب العربی الحدیث؛ الطبعة الرابعة، اهواز: دانشگاه شهید چمران.*
- شولتز، دوان پی؛ سیدنی الین شولتز. (۱۳۷۵). *تاریخ روان‌شناسی نوین؛ ترجمه علی‌اکبر سیف و دیگران، چاپ سوم، تهران: رشد.*
- (۱۳۸۷). *نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ سیزدهم، تهران: ویرایش.*

خوانشی آدلری از داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران (آسیب‌نگاری روان خلیل) ۹۹

- فروم، اریک. (۱۳۹۳). گریز از آزادی؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ شانزدهم، تهران: مروارید.
- (۱۳۷۹). فراسوی زنجیرهای پندار؛ ترجمه بهزاد برکت، تهران: مروارید.
- فیست، جس؛ گرگوری جی. فیست. (۱۳۸۴). نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- القوال، أنطوان. (۱۹۹۴). المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار الجیل.
- کُری، جرالد. (۱۳۸۵). نظریه و کاربرست مشاوره و روان‌درمانی؛ ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران.
- کریمی، یوسف. (۱۳۸۷). روان‌شناسی شخصیت؛ چاپ دوازدهم، تهران: ویرایش.
- منصور، محمود. (۱۳۷۵). احساس کهنتری؛ چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- منوچهریان، پرویز. (۱۳۶۸). عقده حقارت؛ تهران: گوتنبرگ.
- میزیاک، هنریک و ویرجینیا استاوت. (۱۳۷۱). تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی؛ ترجمه احمد رضوانی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- نوربخش، علیرضا. دانشنامه روانشناسی مردمی؛ <https://public-psychology.ir>؛ ۲۶ / ۱۲ / ۱۳۹۶. ساعت ۱۵:۱۰.
- هیلگارد، ارنست و دیگران. (۱۳۸۱). زمینه روان‌شناسی هیلگارد؛ ترجمه محمدنقی براهنی و گروه مترجمان، چاپ دهم، تهران: رشد.

قراءة أدلرية لقصة «خليل الكافر» لجبران خليل جبران (تمحيص شخصية خليل)

أميد جهان بخت ليلي^١

سمية برماس^٢

الملخص

يعتبر ألفرد أدلر (١٨٧٠) طبيباً نفسانياً وهو مُنشئ مدرسة في القرن العشرين تُسمى «علم النفس الفردي» تعدُّ أعمال الفرد وسلوكه مستوحاة من الأميال الإجتماعية وتتركز على إجتماعية الإنسان وبناءً على هذه النظرة تدرس وتمحص شخصية على أساس محاور منها: «الشعور بالنقص»، «الوعي الذاتي»، «الغائية» وإلخ. إنَّ هذه الدراسة تهدف في ضوء المنهج الوصفي- التحليلي إلى تمحيص و تحليل شخصية خليل على أساس مباني نظرية ألفرد أدلر و ذلك نظراً للقابليات النفسية الكامنة في قصة «خليل الكافر» لجبران خليل جبران. تشيرُ النتائجُ إلى أنَّ جبران أيضاً بدوره يعتقدُ بالوظيفة الحاسمة للمبادئ الأدلرية خاصةً مبدأ «مشاعر النقص» الأساسي في تكوين و ترقية شخصية أي فرد؛ فلهذا السبب يسعى مُلقياً آرائه ووجهات نظره في هذا الصدد إلى المعالجة النفسية لشخصية خليل الجهادية دافعاً شعب لبنان غير الواعي في الجوّ اليائس والمهزوم للمجتمع الكنيسي إلى المحاولة والمثابرة وفي الواقع يحاول من هذا المنطلق عرضَ فاعلية المعلومات النفسية في نقل المعنى بشكلٍ أفضل في مضمار الأدب القصصي.

الكلمات الرئيسية: النقد النفسي، ألفرد أدلر، جبران خليل جبران، خليل الكافر، تمحيص الشخصية.

١- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة جيلان

٢- طالبة الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها بجامعة الإمام الخميني الدولية

Adler's reading of the Khalil Kafir story by Gibran Khalil Gibran: Khalil's psychopathology

¹Omid jahanbakht layly, Assistant Professor in University of Guilan
Somayyeh Parmas, PhD student in Arabic Language and Literature, Imam
Khomeini International University

Received: 18-08-2018

Accepted: 16-07-2019

Abstract

Alfred Adler (1870) was a psychoanalyst and the founder of "individualist-oriented psychology" in the twentieth century. His school of thought emphasizes the social aspect of man and views his actions and behaviors emanating from social struggles. In line with such a view, human character is based on concepts such as "feeling of inferiority", "consciousness", and "considerateness". The present study aims to investigate the character of Khalil based on the principles of Adler's theory. To this end, the content of the story 'Khalil Kafir' by Gibran Khalil Gibran is analyzed to detect its psychological capacities. The findings suggest that Gibran believes in the role of Adler's principles, in particular the fundamental principle of "inferiority", in the formation and enhancement of an individual's personality. Hence, through the transfer of his thoughts and ideas in this regard as well as the psychological processing of a jihad character, he tries to push Lebanese unconscious people into movement and dynamism in the depressed and despotic atmosphere of the church community. This is how psychological data serve to better transfer the intended meaning in the field of fictional literature.

Keywords: Psychological criticism, Alfred Adler, Gibran Khalil Gibran, Khalil Kafir, Character traumatization.